

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

نقد و بررسی فرمایش امام(رض) توسط استاد

به دلیل درخواست برخی دوستان، مراجعه‌ای به فرمایش امام(رض) در دو جلسه قبل می‌کنیم. آخرین نکته‌ای که امام(رض) داشتند، جمع بین ارشادی و مولوی بود. تعبیر ایشان این بود «و الجمع بين الارشادية الطريقية و المولوية النفسية لعله غير جائز». در توضیح کلام ایشان عرض کردیم که اگر کسی توهم کند که چه اشکالی دارد که «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، هم دلالت بر مولویت کند؛ یعنی وجوب وفاء به عقد، بعنوان يك حکم مولوی تعبدی باشد، و هم ارشاد به لزوم یا ارشاد به جواز باشد (که دو احتمال وجود داشت)، که در يك کلام واحد بین ارشادیت و مولویت جمع کنیم؟ عرض کردیم که این امکان ندارد. چرا که وقتی شارع یک کلام را بیان می‌کند، ما يك امر بیشتر نداریم، این يك امر؛ یا بعنوان مولوی است و یا بعنوان ارشادی است.

معنای ارشادی این است که شارع بما أنه مولا، این را نفرموده است. اگر گفتیم «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» ارشاد به جواز عقد یا ارشاد به لزوم عقد دارد (چون قائلین به ارشادیت، دو گروه هستند؛ يك گروه می‌گویند ارشاد به جواز، يك گروه ارشاد به لزوم)، یعنی شارع نمی‌خواهد اعمال مولویت کند. شارع می‌گوید در پیش شما عقلاء و نوع مردم، عقد لازم است. حال که لازم است، پس بر طبق همان عمل کنید. در نتیجه، «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» مثل «أَطِيعُوا اللَّهَ» می‌شود. معنای «أَطِيعُوا اللَّهَ» این نیست که خدا بفرماید من بعنوان مولای شما می‌گویم من را اطاعت کنید، برای اینکه این امر به چه دلیلی باید اطاعت شود؟ چاره‌ای نیست جز این که از عقل کمک بگیریم و بگویم عقل، اطاعت مولا را واجب می‌داند. آنگاه «أَطِيعُوا اللَّهَ» ارشاد به حکم عقل است. عقل که اطاعت مولا را واجب می‌داند، شارع هم به همان حکم، ارشاد می‌کند. پس اگر ما گفتیم ارشاد است، ارشاد یعنی جنبه مولویت مولا لحاظ نمی‌شود، مولا بعنوان اینکه خودش شارع و مشرّع است نمی‌خواهد حکمی را بیاورد، می‌گوید «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، که ارشاد به لزوم است. حال اگر بخواهیم علاوه بر ارشاد، بگویم مولویت هم دارد، معنایش این می‌شود که مولا در این آیه، هم مولویت خودش را لحاظ کرده و هم لحاظ نکرده است، و جمع بین این دو ممکن نیست. نمی‌شود هم به لحاظ مولویت حکم را صادر کرده باشد و هم قطع نظر از مولویت، این در دو کلام ممکن است اما در کلام واحد چنین چیزی امکان ندارد.

تذکر استاد نسبت به احکام ارشادی

نکته‌ای در ذهن برخی مرتکز است و آن اینکه اگر در موردی، عقل يك حکمی دارد، شارع هم شبیه همان حکم عقل را بیان کرد، می‌گویند پس حتماً این حکم، حکم ارشادی است. مثلاً عقل می‌گوید «ظلم قبیح است»، اگر شارع هم گفت «الظلم حرام»، بگویم این حکم ارشادی است! گرچه این مطلب، در السنه خیلی از علماء مشهور است که تا در يك مورد، شارع يك حکمی می‌کند، اگر در آن مورد يك حکمی از جانب عقل وجود دارد، بلا فاصله حمل بر ارشادیت می‌کنند، لکن ما عرض کردیم اینطور نیست.

ممکن است در آن موردی که شارع حکم می‌کند و عقل حکم دارد، در آن مورد شارع به لحاظ مولویت حکم کند. عقل می‌گوید «ظلم قبیح است»، شارع در اینجا می‌گوید من هم بعنوان شارع و مولا می‌گویم «ظلم حرام است»، اگر این حکم من را مخالفت کردی و ظلم کردی، تو با من مخالفت کرده‌ای. ثمره بین ارشادی و مولوی این است که می‌گویند در ارشادی؛ بر خود مخالفت با حکم، ثواب و عقاب مترتب نمی‌شود. ارشادی تابع مرشدِ إلیه است، همان اثر مرشدِ إلیه بر آن بار می‌شود.

در جایی که می‌گوییم «**أَطِيعُوا اللَّهَ**»، اگر گفتیم ارشادی است، اگر کسی نماز نخواند، در مسئله نماز - نعوذ بالله - با خدا مخالفت کرد، اینجا نمی‌گویند دو مخالفت کرده است؛ یکی با «**أَقِمُْوا الصَّلَاةَ**» مخالفت کرده و یکی با «**أَطِيعُوا اللَّهَ**» مخالفت کرده است. «**أَطِيعُوا**» مخالفت جداگانه ندارد، بلکه تابع آن موردی است که باید اطاعت شود، اگر آن مورد وجوبی است، وجوبی و اگر استحبابی است، استحبابی. همه را شامل می‌شود. در حکم مولوی؛ به لحاظ موافقت و مخالفت با خود حکم شارع، بر آن ثواب و عقاب مترتب می‌شود. چون شأن مولا را رعایت کرده‌ایم و با آن موافقت کرده‌ایم، و با شأن مولا مخالفت نکرده‌ایم. و یا اگر بخواهد عقاب کند، چون با شأن مولا مخالفت کرده‌ایم. یعنی در «**الظلم حرام**» اگر کسی ظلم کرد، مثلاً به کسی سیلی زد، اینجا دو مطلب وجود دارد؛ يك مطلب این است که به دیگری سیلی زده و باید قصاص شود یا دیه دهد، مطلب دوم این است که با دستور خدا مخالفت کرده است، خدا فرموده ظلم حرام است، او این را رعایت نکرده است. پس هر جا که عقل حکم داشت، اگر شارع نظیر حکم عقل را گفت، این ملازمه‌ای با ارشادیت آن حکم ندارد.

در همین «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**» اگر گفتیم هر عقدی را که عقلاء واقع می‌کنند، این عقد بین آنها بعنوان لازم تلقی می‌شود، اگر چنین چیزی هم باشد، این ملازمه ندارد که حتماً «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**» را بر ارشادیت حمل کنیم، بلکه می‌شود بگوییم شارع **بما انه** شارع، اعمال مولویت می‌کند و وفای به عقد را بعنوان شرع خودش، واجب می‌کند. آنچه که مورد اتفاق همه است و در آن اختلافی نیست، این است که امکان ندارد که در يك کلام واحد بگوییم يك حکم هم ارشادی است و هم مولوی، چون تناقض لازم می‌آید. لازم می‌آید مولا هم مولویت خودش را لحاظ کند و هم لحاظ نکند، و جمع بین این دو نمی‌شود.

تقریر پنجم برای استفاده «لزوم» از آیه شریفه

در بحث قبل عرض کردیم تقریر پنجمی که مرحوم امام(رض) برای اصالة اللزوم ذکر فرمودند، این است که ما بگوییم از أمر به شیء عرفاً یا عقلاً، عرفاً مقتضی نهی از نقیض است. نقیض هم «فسخ» است، پس بگوییم فسخ حرام است. اگر فسخ حرام شد بگوییم که اگر این حرمت تعلق پیدا کرد به يك چیزی که با حکم تکلیفی مناسبت دارد، بلحاظ او می‌شود تکلیفی، و در مثل «حبس المبيع حرام»، حرمت تکلیفی است. اگر این حرمت به چیزی تعلق پیدا کرد که با وضع تناسب دارد، می‌شود حکم وضعی، مثلاً اگر گفتیم فسخ حرام است، معنایش این نیست که اگر شما گفتید «فسخت» کار حرامی کردید، بلکه به معنای بطلان فسخ است. - اینها را در ذهن بسپارید، چون اینها نکات مهمی است که در جاهای دیگر این نحوه استدلال و این نحوه بیان مورد فایده قرار می‌گیرد. - پس حرمت فسخ، یعنی فسخ باطل است.

نقد امام(رض) بر تقریر پنجم

امام(ره) در رد این تقریر فرمودند اگر ما وفای به عقد را به معنای «إبقاء العقد» بگیریم، دور لازم می‌آید. و لو امام(ره) در کتاب بیع تصریح به دور نفرموده‌اند، اما مقصود ایشان دور است. بیان دور این بود که اگر ما بخواهیم «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**» را حمل کنیم بر اینکه إبقاء عقد واجب است، نتیجه این می‌شود که بگوییم بطلان فسخ، متوقف است بر اینکه آیه، دلالت بر وجوب إبقاء کند. اگر آیه دلالت بر وجوب إبقاء نکند، بطلان فسخ را از کجا می‌آوریم؟ پس بطلان فسخ، متفرع بر وجوب إبقاء است. از آن طرف وجوب إبقاء هم متفرع بر بطلان فسخ است، چون فسخ باطل است، إبقاء واجب است.

جواب استاد از نقدهای امام(رض)

عرض کردیم که این قسمت دوم صحیح نیست. ما آیه را حمل بر إبقاء می‌کنیم و می‌گوییم «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» یعنی إبقاء العقد واجب است، بطلان فسخ هم متفرع بر إبقاء العقد هست، اما از آن طرف إبقاء العقد متفرع بر بطلان فسخ نیست. لذا دوری لازم نمی‌آید. منتها ما اصل این معنا را قبول نکردیم و در ابتدای بحث «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» گفتیم دو نظر هست؛ یکی اینکه مراد از وفای به عقد؛ إبقاء العقد است.

دوم اینکه مراد از وفای به عقد؛ عمل به مقتضای عقد است. آنجا گفتیم إبقاء العقد باطل است و وفا به مقتضای عقد صحیح است. نکته دیگری که امام(ره) فرمودند این بود که اگر مراد از وفای به عقد؛ عمل به مقتضای عقد باشد، و اگر بخواهیم از آیه، بطلان فسخ را بدست بیاوریم، اکل از قفا لازم می‌آید. به نظر ما این فرمایش هم تام نیست. ایشان می‌فرماید شما می‌خواهید بگویید یعنی خداوند از اول در مقام بیان این است که فسخ باطل است. این مطلب را اینطور بیان کرده که فرموده وفا واجب است، وفا واجب است یعنی فسخ حرام است، فسخ حرام است یعنی فسخ باطل است.

سه مرحله باید بگذرد تا به این نتیجه برسد، این می‌شود اکل از قفا و عرفیت ندارد. شما در مفروض این تقریر پذیرفتید که عرفاً بگوییم امر به شیء، مقتضی نهی از ضد یا نقیض آن است. اگر این را نمی‌پذیرید اگر کسی بگوید همانطور که امر به شیء عقلاً اقتضای نهی از نقیض را ندارد، عرفاً هم ندارد، اصلاً اساس این تقریر باطل می‌شود، چون اساس این تقریر، مبتنی بر این است که بگوییم امر به شیء، عرفاً مقتضی نهی از نقیض و نهی از ضد است. در حالی که در اساس این تقریر فرض گرفتیم که امر به شیء عرفاً مقتضی نهی از نقیض است. اگر این را گرفتیم دیگر اکل از قفا پیش نمی‌آید. شارع فرموده وفا واجب است.

وفا واجب است یعنی فسخ حرام است. فسخ حرام است یعنی فسخ باطل است. از لوازم عرفی و عادی آن است و از نظر عرفی لازم بین است. وقتی می‌گوید وفا واجب است، یعنی حق نداری بهم بزنی، اگر بهم بزنی باطل است. بنابراین؛ این اشکال هم پیش نمی‌آید. بعد فرمودند اگر بر معنای اعم حمل کنیم، اشکالش این است که این استفاده، استفاده عرفی نیست. بر این کلام هم همین اشکال وارد است. ما اگر در این تقریر، ملازمه عرفیه را مفروض گرفتیم، اگر قبول کردیم که عرفاً ملازمه هست، دیگر نوبت به این اشکالات نمی‌رسد.

نتیجه بررسی فرمایش امام(رض) و نظر استاد

نتیجه این شد که به نظر ما؛ این تقریر، تقریر درست و خوبی است که بگوییم «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» دلالت بر وجوب وفای تکلیفی مولوی دارد، چون می‌گوییم امر به شیء مقتضی نهی از ضد است. این که می‌گوییم امر به شیء مقتضی نهی از ضد است، در امر مولوی است، شارع بعنوان مولا می‌فرماید وفا واجب است، وفا واجب است یعنی فسخ حرام است، فسخ حرام است یعنی باطل است.

بنابراین؛ تا اینجا ما دو تا از این تقریرها را پذیرفتیم؛ یکی «ارشادی» را پذیرفتیم، یعنی بگوییم آیه را می‌توانیم از اول حمل بر ارشادیت کنیم که مولوی نباشد و اصلاً شارع ارشاد می‌کند که اگر يك عقدی بسته شد، همانطور که عقلاء لازم می‌دانند، من هم لازم می‌دانم، که ارشاد به لزوم عقلایی است. دوم؛ تقریر پنجم را پذیرفتیم. امام(رض) هم تا بحال در میان این؟؟؟ را پذیرفتند. ایشان با تمام این دقتها و احتمالاتی که در مسأله دادند، فرمودند «ارشاد الی اللزوم» ما هم این را پذیرفتیم. اما تقریری را که ما پذیرفتیم و امام(ره) نپذیرفتند؛ این تقریر پنجم است. ما می‌گوییم عیبی ندارد اگر امر را حمل بر امر مولوی کردیم، از این راه پیش می‌آیم که امر مولوی دلالت بر نهی مولوی از ضد دارد، و اگر ضد، حرام شد، ضد که همان نقیض است، فسخ واجب می‌شود. پس در این جلسه؛ فقط اشکالات امام را جواب دادیم. دو تقریر دیگر باقی مانده است.

و صلى الله على سيدنا محمد و آله اجمعين.